

است. نظر خودتان چیست؟

از تمییز متفاوت ممنونم. در مورد تمدد فرهنگها درست می‌فرمائید من سه فرهنگ را به همراه هم تجربه کرده‌ام. پدر و مادرم در خانه به من کردی یاد داده‌اند و در کوچه و خیابان فارسی و عربی یاد گرفته‌ام.

● فکر می‌کنید در شعر شما کدام فرهنگ پررنگ‌تر است؟

راستش، این سه نفر در وجود من، همیشه صندلی‌هایشان را با هم عوض می‌کنند

● شما با شعر عربی زیاد سر و کار دارید. فکر می‌کنید فرهنگ عربی، چه وجهی از شعر شما را تحت تأثیر قرار داده است؟

من در این ماجرا دقیق نشده‌ام و نمی‌دانم کجای کارم تحت تأثیر چه فرهنگی است. وانگهی، اصولاً آیا می‌توان فرهنگ شعر را تجزیه کرد و گفت اینجایش عربی است و آنجایش فارسی؟ ما در جهانی زندگی می‌کنیم که شبکه ارتباطی آن به اندازه سلولهای بدن انسان پیچیده شده است. به همین تهران خودمان نگاه کنید تمام فرهنگهای اقوام ایرانی را در آن پیدا می‌کنید. آیا می‌توانیم بگوییم این خیابان فارسی است. دیگری ترکی یا گیلکی؟!

● شما شعر می‌گویید، داستان می‌نویسید، تحقیق و ترجمه می‌کنید. حجم وسیع تجربه‌ها چه احساسی به آدم می‌دهد؟

از یار غربت او کم می‌کند.

● کدام غربت؟ جدا افتادن از باغ ملکوت؟ همینطور است.

● با این حساب شما برای هنر چه وظیفه‌ای قائل هستید؟

اولین وظیفه‌اش کاستن از تنهایی انسان است.

● از این تجربه‌ها که نام بردیم، دوست دارید با چه وصفی شناخته شوید؟

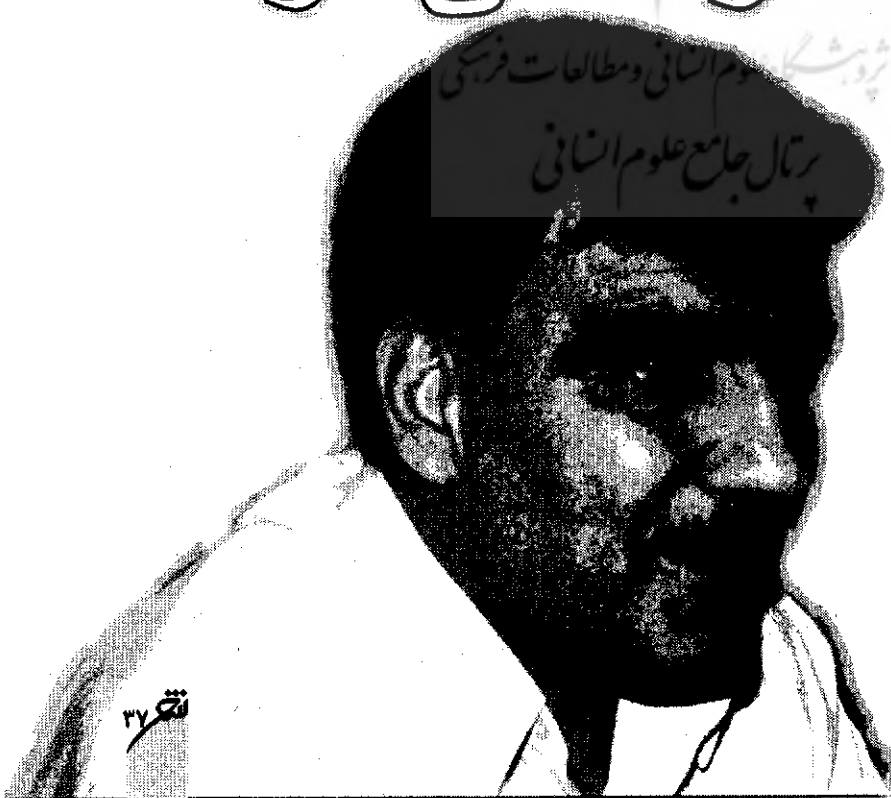
فکر نکرده‌ام نمی‌دانم. با این حال، دلمشغولها در ظاهر جمع متفرقی به نظر می‌رسند. ولی من کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم. برای این که در دسرتان ندم می‌گویم هر کجا دیدید متنی را که نوشته‌ام مفید بوده، مرا با همان وصف بنامید. مثلاً شاعر، قصه‌نویس، مترجم یا برعکس.

● شعر را مقدم کردید و ما با شعر شروع می‌کنیم. کسانی که با شما آشنا هستند می‌دانند که در فضاهای فرهنگی متعددی زندگی کرده‌اید. این تعدد فرهنگی، شعر شما را به نحوی متفاوت کرده

گفتگو با موسی بیدج

فرصت‌ها در راهبند آنها

سوخته می‌شود



موسی بیدج، در دو دهه گذشته، در عرصه کتاب و مطبوعات، حضوری پررنگ داشته است. او دانش آموخته ادبیات عرب است و تا کنون بیش از بیست کتاب تالیف و ترجمه کرده است. که در بین آنها دو مجموعه شعر و دو مجموعه داستان نیز از سروده‌ها و نوشته‌هایش به چشم می‌خورد. موسی بیدج در نشست دوستانه با مجله شعر از ادبیات عرب و فارسی و نقش مترجمین در تعامل این دو فرهنگ، شعر عرب، شعر فلسطین، فراز و فرودهای کار ترجمه و بسیار ناگفته‌های دیگر که در حوزه تخصصی و علاقه‌مندی او بود سخن گفت. ماحصل این گفتگوی دوستانه در زیر آمده است.

قبای مشهور است هم در شعر شما خبری نیست. می‌خواهم بگویم که شما زبان متفاوتی را برگزیده‌اید و مشخص است ضمن این که از آن تجربه‌ها بهره برده‌اید، سعی کرده‌اید راه متفاوتی را طی کنید.

تمام این کسانی که شما نام بردید از بزرگان شعر امروز عرب به شمار می‌آیند. خیالتان را راحت کنم، هیچ شاعری نیست که از تجارب شاعران دیگر بهره نگرفته باشد. من تمام شاعران گذشته و امروز ایران و جهانم، به اضافه خودم، شما از خالی بودن شعر من از اسطوره گفتید. یونگ می‌گوید اسطوره‌های ازلی مادر، محبت عشق، خدا... هستند. دکارت هم معتقد است که ما یک سری از مفاهیم و اسطوره‌ها را در فطرتمان داریم. شاید اگر از این منظر ببینیم، نگاه اسطوره‌یاب شما را تأمین کند.

اما در اینجا منظور شما اسطوره‌های دست ساز تاریخی و فراتاریخی بشر است. باید بگویم که آرگانیسم من متأثر از هستی من در ارتباط با کائنات است. من این احساس و تأثر را به زبان شعر بیان می‌کنم. حال چطور تعبیر و تفسیر شود با شما، خرمی و عدم خشونت یا تغزل و صلح طلبی نشأت گرفته از همان تأثر است و همان نوع نگاه را شکل می‌دهد. نگاهم کودکانه، پیرمردانه زنانه عربی، کردی، فارسی یا هر نوع دیگر، هر چه هست احساس و برداشت من از هستی است.

اگر هم به قول سهراب مرد آن شهر، اساطیر نداشت علتش این است که شاعر دریافته است شعر برای طیف و گستره وسیع مردم است و مردم امروز در عمق کمتری شنا می‌کنند، پس خوب است که آنها را به جایی خارج از شعر ارجاع ندهیم و نگوییم که برو درباره فلان اسطوره اطلاعات کسب کن و بعد شعر مرا دریاب!

● با این حساب شیوه مناسب بیان در شعر به نظر شما کدام است؟

هر کس به شیوه‌ای معتقد است، من به همه سبکها و شیوه‌ها احترام می‌گذارم. هر کدام از آنها در جای خود ارزشمندند. فرذا نمی‌دانم چه اتفاقی می‌افتد اما الان به همین اسلوبی معتقدم که در کتاب من می‌بینید. یعنی اندیشه یا احساس - و به قول اهالی شعر - درد را به وسیله تصویر بیان می‌کنم و در این راه از طبیعت و عینیت پیرامونم چه دور و چه نزدیک بهره می‌گیرم. هر کس رسالت هنری را به گونه‌ای ادا می‌کند و در اینجا توش و توان اوست که تعیین می‌کند تمامی یا بخشی از این رسالت انجام شده است.

● ما از شما دو مجموعه شعر دیده‌ایم. یکی با عنوان گزیده «ادبیات معاصر» که توسط نشر نیستان منتشر شده و دیگری با عنوان «دنیا چقدر دیر است» که از سوی نشر قصیده سرا حدود دو ماه پیش روانه بازار شده است. یا توجه به فاصله زمانی میان این دو، چه تغییری در روند شعر خودتان می‌بینید؟

فکر می‌کنم مجموعه دوم، تلخکامیهای کمتری به همراه دارد و محتوای شعر به سوی شفافیت حرکت کرده و انعطاف‌پذیری و سیالی بیشتری نصیبشان شده است.

● احساس غربت کمتری دارند؟

احساس غربت ربطی به سیالی ندارد. بهتر است



شاید بد نباشد که مصداق عینی آمیختگی فرهنگی را از زندگی خودم برایتان مثال بزنم. من با چند نفری که نشست و برخاست دارم با یکی کردی حرف می‌زنم با دیگری عربی و با سومی فارسی. کسی که به فارسی با من سخن می‌گوید با اطرافیان خود به گیلکی حرف می‌زند. آنکه با من به عربی حرف می‌زند چون یک رگ او ترک است با فامیلیهایش ترکی صحبت می‌کند. کسی که با من کردی حرف می‌زند همسرش لر است و با او به اصطلاح به کانال دوم می‌رود! برمی‌گردم به سؤال شما، آیا شما وجه خاصی از فرهنگ عربی در شعر من می‌بینید؟ یا این که چون دیده‌اید من از عربی ترجمه می‌کنم چنین حدسی زده‌اید؟

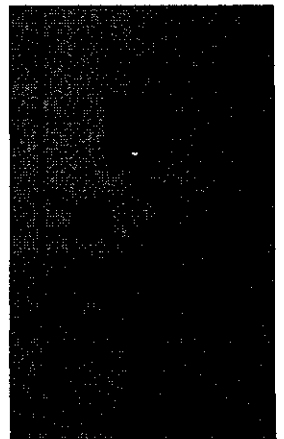
● به طور مشخص موسیقی جاری در کلام شما را به موسیقی شعر عربی نزدیک می‌بینم. همینطور هم نوع تصاویر شعر شما برگرفته از زندگی عربی است و به عبارتی ایرانی خالص نیست و تابعیتی دوگانه دارد.

من فکر می‌کنم که اثبات این ادعا آسان باشد. برای این که شعر من ربطی به جغرافیا و اقلیم ندارد. با این حال احساس آدمها متأثر از وجهی مشترک است. و هر کس طبیعت و هستی را به شکلی بیان می‌کند که ممکن است با دیگری شباهت داشته باشد، اما این بیان به کنه وجودی انسانها بیشتر ارتباط دارد تا به جغرافیا. دست کم احساس خودم این است.

● البته من از شباهت حرف نزدم، برخورداری فضا را گفتم. زیرا زبان شعر شما نرم است و پیچیدگی شاعران عرب را ندارد. برای مثال، شعر شاعران عرب مانند آدونیس، بدر شاکر السیاب، البیاتی و خلیلهای دیگر دارای پسزمینه‌ای اسطوره‌ای است. شعر شما فاقد این اسطوره‌گرایی است. از تجربه‌های فرمی انسی الحاج و آدونس یا تجربه‌های عامه‌گرایانه خاصی که در شعر نزار

● من سه فرهنگ را به همراه هم تجربه کرده‌ام. پدر و مادرم در خانه به من کردی یاد داده‌اند و در کوچه و خیابان فارسی و عربی یاد گرفته‌ام.

● شعر برای طیف و گستره وسیع مردم است و مردم امروز در عمق کمتری شنا می‌کنند. پس خوب است که آنها را به جایی خارج از شعر ارجاع ندهیم



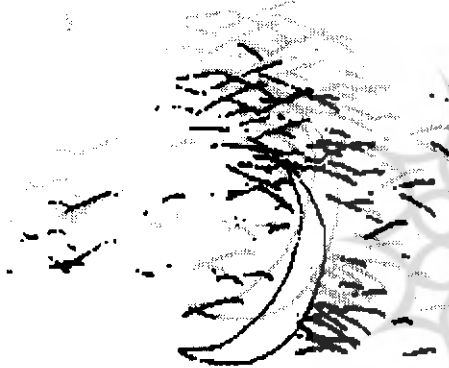
● چه تفسیری برای این متفاوت بودن دارید؟

این سخن برای من ارزشمند است و خوشحالم از این که توانستم با بهره‌گیری از فرهنگ فارسی در شعر عربی خود، آشنایی زدایی کرده باشم و در شعر فارسی‌ام نیز با استفاده از فرهنگ عربی. البته اگر این مسئله اتفاق افتاده است، تعدی نبوده و به دلیل آمیختگی درونی فرهنگها به صورت طبیعی پدید آمده است.

● این ویژگی نسبتاً منحصر بفرد زمانی اتفاق می‌افتد که شاعری علاوه بر تسلط بر دو زبان، در فرهنگ هر دو زبان هم زندگی کرده باشد. در تاریخ شعر معاصر از این اتفاقات نادر افتاده است. برای مثال فریدون رهنما به دو زبان فارسی و فرانسه شعر گفته است یا خانم طاهره صفارزاده که به فارسی و انگلیسی شعر می‌گوید. از قضا شعر فرانسوی آقای رهنما و شعر انگلیسی خانم صفارزاده هر دو، مورد توجه صاحبان اصلی آن زبانها قرار گرفته است.

این امر ناشی از همان آشنایی زدایی است که جلوه‌های یک فرهنگ در زبان دیگری می‌تواند پیدا کند.

● فردا نمی‌دانم چه اتفاقی می‌افتد اما الان به همین اسلوبی معتقدم که در کتاب من می‌بینید.



بگویم غربت و انتظارشان سیال تر شده است.

● کدام شعرتان را بیشتر دوست دارید و انتخاب می‌کنید؟

این شعرها هر کدام در زمان و لحظه‌ای انتخاب شده بودند که متولد شده‌اند. اما اگر منظورتان بعد از تولد است من هیچکدام را انتخاب نمی‌کنم. وقتی شعری منتشر شد رسالت آن را تمام شده می‌پندارم و اینجا مخاطب است که تصمیم می‌گیرد کدام را انتخاب کند یا نکند.

● یعنی شما فرزندانتان را از خانه بیرون کرده‌اید و آنها را دوست ندارید؟

من به اندازه امکاناتم به آنها رسیده‌ام و گفتم به کارزار زندگی وارد شوند. حال اگر از سلامتی برخوردار باشند و وجهتی داشته باشند روشن می‌شوند و گرنه خاموشند و خاموشی گناه ماست.

● با این حساب هیچکدام از شعرهایتان را انتخاب نمی‌کنید؟

اگر اصرار دارید می‌گویم که شعر اول و آخر کتابم را آگاهانه انتخاب کرده‌ام چون مردم یا اول کتاب را می‌خوانند یا آخر آن را.

● چرا کم شعر منتشر کرده‌اید؟

اصولاً کم گفته‌ام. برای این که رسالتم را علاوه بر شعر - همانطور که خود شما گفتید - داستان و تحقیق و به خصوص ترجمه قرار داده‌ام. وقتی در فضاهای دیگر هستم از سرودن دور می‌شوم.

● چرا فکر می‌کنید که ترجمه مهم‌تر از تألیف است؟

نکتم مهم‌تر اما در حال حاضر با توجه به اوضاع جهان - یعنی گسترش ارتباطات - و وضعیت شاعران ما - که اغلب زبان دیگری غیر از فارسی نمی‌دانند - این کار بسیار ضروری است.

● شنیده‌ایم که مجموعه شعری به زبان عربی دارید که قرار است در سوریه یا لبنان منتشر شود. آیا این شعرها به عربی سروده شده؟ و بفرمائید که اصولاً زبان شعرتان را چگونه انتخاب می‌کنید؟

راستش، من بدون هیچ گونه تشکر از خود باید بگویم که زبان شعرم را انتخاب نمی‌کنم. یعنی هیچ تصمیمی برای آن ندارم. من شعر نمی‌سازم. وقتی شعری می‌جوشد بستر زبانش را با خود می‌آورد و در آن جریان پیدا می‌کند. کتابی را که گفتید حاوی سی قطعه شعر است که برخی از آن بیشتر در مطبوعات عربی چاپ شده. برخی را هم در شب شعرهایی که در کشورهای عربی برگزار شده خوانده‌ام. البته زیاد مایل به خواندن شعر از پشت تریبون نیستم چون شعر من موسیقی مألوف ندارد که مناسب تریبون باشد.

● عنوان این مجموعه شعر چیست؟

«هرانه‌های عاشقانه» از تهران.

● شاعران و منتقدان عرب در مورد شعر شما چه نظراتی دارند؟

من در مناسبتهای مختلف بعضی از شعرهایم را به شاعرانی مانند محمد الماعوط، سمیح القاسم، محمد القیس، مظفر النواب، محمدعلی شمس‌الدین و دیگران نشان داده‌ام. آنها هم با جملات مختلف از متفاوت بودن قضا حرف به میان آورده‌اند و خلاصه گفته‌اند شعر عربی هست اما شعر عرب نیست.



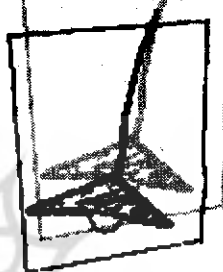
شکی نیست. زیرا هیچ شمری به هیچ زبانی سروده نخواهد شد مگر این که شاعر با فرهنگ آن زبان در آمیخته باشد و این با ترجمه فرق می‌کند.

● صحبت از ترجمه به میان آمد. اجازه دهید به این حوزه منتقل شویم. شما بعد از کتاب زیبای بلقیس و عاشقانه‌های دیگر، سروده نزار قبانی که به چاپ سوم رسیده است، اخیراً کتابی با عنوان «هاد خانه من است گنجشک بهانه» منتشر کرده‌اید. این کتاب حاوی شعرهایی از ده شاعر امروز فلسطین است، چرا ده شاعر؟

به گفته منتقدان عرب این ده شاعر تقریباً مشهورترین شاعران امروز فلسطین هستند. البته در انتخاب آنها علاوه بر شهرت شاعر، پسند مترجم هم دخیل بوده است.

● آیا آثار این شاعران قبلاً هم به فارسی ترجمه شده است؟

دو نفرشان یعنی محمود درویش و معین بسویو پیش



● زبان شعرم را انتخاب نمی‌کنم. یعنی هیچ تصمیمی برای آن ندارم. من شعر نمی‌سازم. وقتی شعری می‌جوئید، بهتر زبانش را با خود می‌آورد و در آن جریان پیدا می‌کند.



از انقلاب ترجمه شده بودند.

● چرا در آن زمان فقط به یک بعد از شعر فلسطین پرداخته می‌شد و حق شاعر مهمی مانند آدونیس یا عاشقانه‌سرایی مانند نزار قبانی ادا نمی‌شد؟

روح زمان اینطور طلب می‌کرده است. هر روزگاری نیاز و پسندی دارد. جامعه‌ای که غنا زده است به شعر اعتراض نیازمند است و جامعه‌ای که سیاست‌زده است به شعر عاطفی و تفریحی.

● آیا می‌توان این دلیل را محتمل برای موفقیت کتاب بلقیس و عاشقانه‌های دیگر دانست؟ اگر اینطور بوده پس همانطور بوده ولی این مسأله ریاضی نیست که خیلی دقیق باشد و به علل و عوامل متعدد ارتباط پیدا می‌کند.

● شما از شاعران عرب نامهای فراوانی را به علاقه‌مندان ایرانی شعر معرفی کرده‌اید. کسانی مانند محمد الماعوط، مظفر النواب، محمدعلی شمس‌الدین، احمد مطر و دیگران. تا آنجا که ما اطلاع داریم اینها شاعران بزرگی هستند اما از طلایه داران شعر امروز عرب به شمار نمی‌آیند. چرا به سراغ اینها رفته‌اید، در حالی که هنوز کسی مانند بدر شاکر السیاب - پدر شعر نو عرب - یا نازک الملائکه - تنوریسین شعر امروز عرب - نزد شعر دوستان ما ناشناخته مانده‌اند؟

پیش از جواب دادن به این سوال باید بگویم درست است که من از دهها شاعر عرب برای اولین بار شعر ترجمه کرده‌ام. اما خوشحالی بزرگ من معرفی کردن نیما یوشیج برای اولین بار به شعر دوستان عرب زبان است. اما سوال شما. هر چند در جامعه ما هنوز طلایه‌داران شعر نو عرب به شکلی کامل و شایسته شناخته شده نیستند ولی به اعتقاد من آنها به هر روزگار سیری شده مردمان سالخورده «فلحق شده‌اند و من دارم به دنبال صلاهای جدیدتر و امروزی‌تر می‌گردم. البته معروف‌ترین سروده عربی السیاب با عنوان سرود باران را سالها پیش ترجمه کرده‌ام و این شعر را جز من سه نفر دیگر از عربی و یک نفر از انگلیسی به فارسی ترجمه کرده است.

● صحبت از ترجمه از زبان دوم به میان آمد. گفتید سرود «باران السیاب» را از انگلیسی ترجمه کرده‌اند. ما کتابی از نزار قبانی دیده‌ایم که از انگلیسی ترجمه شده است. اصولاً بفرمایید که با چنین رویه‌ای موافقت بخصوص که از ترجمه ناپذیری شعر حرف در میان است؟

خود من هم مرتکب چنین کاری شده‌ام. در کتابی با عنوان گهواره‌ای برای شاعران که حوزه هنری آن را منتشر کرده، سروده‌هایی از شاعران گوناگون جهان از عربی ترجمه کرده‌ام.

● پس با این رویه موافق هستید؟
 نه! موافق نیستم. ولی جامعه ما شرایطی فراهم نکرده است که تمام شاعران از زبان اصلی ترجمه شوند. ما مترجمان زیادی نداریم. نمی‌توانیم منتظر بمانیم که کسی برود مثلاً زبان آلبانی یاد بگیرد و بعد شعر آن سامان را برای ما ترجمه کند یا زبانهای آفریقایی یا شرق آسیایی را. تا آن زمان در شبکه ارتباطی شعر ما و جهان اختلال می‌افتد. گهواره‌ای برای شاعران کار اصلی من نبوده و فراهم آمدن مواد آن، سالها طول کشیده است. به عبارتی

روشن تر بگویم سر راه زندگی گاهی شعری دیدم که مرا تحت تأثیر قرار داده است و آن را ترجمه کرده‌ام بدون توجه به این که شاعر آن را در اصل به زبان هندی یا اسلوواکی سروده است. و در واقع این کار برای من مفر بوده نه مفر.

● با این حساب کتاب نزار قبانی با ترجمه احمد پوری را که از زبانی غیر از عربی صورت گرفته چگونه ارزیابی می‌کنید؟

آقای پوری غیر از قبانی از شاعران جهانی دیگری هم از زبان دوم ترجمه کرده است. ببینید شعر و ترجمه آن، از شما انتظار دارد با او سلوک خاصی نداشته باشید. یعنی اولاً ذائقه ما مخاطبان - شاعران و مترجمان و علاقه‌مندان به شعر - هر سروده‌ای را به صرف مشهور بودن شاعرش نمی‌پسندد. در ثانی هر شعری مناسب ترجمه نیست گاهی اتفاق می‌افتد که حوزه ترجمه به قربانگاه شعر بدل می‌شود. البته عکس آن هم دیده شده به این نحو که شعری در زبان اصلی درخشان نبوده اما مواد به کار رفته در آن و توانایی مترجم باعث درخشندگی آن شده‌اند. ثالثاً دست مترجم برای ارائه آثاری از یک شاعر باید باز باشد. برای مثال، من وقتی که کتاب گزیده شعر بلقیس و عاشقانه‌های دیگر را کار می‌کردم، بدون اعتراف بگویم که بیست کتاب شعر از قبانی خواندم تا به این پانزده سروده رسیدم. هر کدام از سروده‌ها را به دلیلی انتخاب نمی‌کردم. درباره کار آقای پوری باید بگویم که ایشان چنین وسعت انتخابی در اختیار نداشته‌اند و ناچار همان تعداد سروده‌هایی را که از عربی به انگلیسی رفته بوده برداشته و ترجمه کرده‌اند. یا حتمی تقریباً به همان میزان. زیرا تامل شعرهای قبانی به انگلیسی ترجمه نشده است و مترجم حق انتخاب نداشته است. از طرفی من در تطبیق این ترجمه با بعضی سروده‌ها در زبان اصلی اشکالاتی دیدم که نمی‌توانم بطور یقین بگویم مقصر مترجم اولی یا دومی بوده.

● جای چه شاعری را خالی می‌بینید و معتقدید باید آثار او ترجمه شود؟

جای همه شاعران خالی است. اما من به فراتر از شعر فکر می‌کنم. به زعم من، باید با زوایای مختلف صحنه فرهنگی عرب و جهان آشنا شویم. ما در روزگار انتقال به سر نمی‌بریم. باید با تمام جهان تعامل و تاطلی داشته باشیم. علاوه بر این، من الان آرزو ندارم که شعر و شاعران عرب را به فارسی ترجمه کنم. بلکه بر عکس در صدم شعر شاعران ایرانی را به عربی برگردانم.

● مقدمه‌ای که بر شعر نزار قبانی نوشته‌اید و مقدمه‌ای که بر شعر نزار قبانی و کتابی که از گفتگو با شاعران دارید همه حاکی از آن است که آنچه بر شعر عرب گذشته است بر شعر ما نیز دارد می‌گذرد و به نحوی تقدیر مشترکی بر این دو حاکم شده است. البته با تأخیری در شعر فارسی. حالا با این شناختی که شما دارید، چه چشم‌اندازی از این دو ارائه می‌دهید؟

این سوال به تفصیل نیاز دارد. اما من به اجمال برگزار می‌کنم. حافظ می‌گوید: «قتل این خسته به شمشیر تو تقدیر نبوده» شاید بهتر باشد جای تقدیر که شما گفتید، بگویم تقدیر. کتاب مقدس می‌گوید هیچ چیز تازه‌ای زیر آفتاب نیست، هر چه هست بوده و خواهد بود. شاعران

جهان همدیگر را تکرار می‌کنند. هر کدام به زبان خود و در زمان خود حال، این تقدیر است یا طالع تا تدبیر هر چه هست اکنون ما و عربها تحت تأثیر دستاوردهای فرهنگی، ادبی غرب شیوه بیان خود را عوض کرده‌ایم. البته بیشتر به دلیل روح زمانه است که این اتفاق افتاده. مردم روزگار ما هر چند که وسعت فکر بیشتری پیدا کرده‌اند اما در عمق کمتری شنا می‌کنند. فرصتها در راهبندانها سوخته می‌شوند. آدمهای متمدن احساسشان را به دست ابزار سپرده‌اند، یعنی کم حوصله شده‌اند. شعر هم که آینه است. آینه‌ای که شکوه و اندوه مردم را باز می‌تاباند. پس حرف شاعر هم نباید با پسند مردم فاصله زیادی داشته باشد به طوری که میانشان تفاهمی نباشد.

اما آنجا که گفتید شعر فارسی تأخیر بیشتری نسبت به شعر عرب دارد و کمی دیرتر از آنها از غرب تأثیر گرفته‌اند، علتش آن است که آنها به غرب نزدیک‌ترند و دسترسی و انفتاح بیشتری دارند. تعامل فرهنگی آنها با غرب به دلیل سالها استعمار مستقیم وسعت بیشتری پیدا کرده، در بیروت دانشگاه آمریکایی وجود دارد، در شمال آفریقا بسیاری از مردم دو زبان هستند و فرانسه را مانند زبان عربی تکلم می‌کنند طیفی از شاعران و نویسندگان عرب به زبانهای اروپایی می‌نویسند. اینها همه دلایلی است که باعث می‌شود جهان فرهنگی عرب زودتر از جاهای دیگر تحت تأثیر موجها و مدها قرار بگیرد.

● با این حال باز به نظر می‌رسد که طیفهای فرهنگی آنها گوناگون است و یکدست نیست؟

مسئلاً همینطور است. طبقات اجتماعی و فرهنگی آنها بسیار وسیع و متنوع است. در این نقطه از جهان، غرب مدرن را در کنار شرق سنتی می‌بینید. برای مثال در کویت هنوز هم خانمها حق رای ندارند چه برسد به نامزد شدن برای پارلمان. در عربستان حق رائدگی ندارند.

● درست است که من از دهها شاعر عرب برای اولین بار شعر ترجمه کرده‌ام. اما خوشحالی بزرگ من معرفی کردن نیما یوشیج برای اولین بار به شعر دوستان عرب زبان است.

● من الان آرزو ندارم که شعر و شاعران عرب را به فارسی ترجمه کنم. بلکه بر عکس در صدم شعر شاعران ایرانی را به عربی برگردانم.

● **شاعران سنت‌گرایی وجود دارند که معتقدند شعر نو خدمت به امپریالیسم جدید است و در برابر آنها کسانی که می‌گویند شعر کهن، دستمایه استعمار قدیم برای تحجر و عقب‌نگه داشتن آدمهاست.**

● **وقتی لورکا را به زبان اصلی داریم و مترجم آن هست دلیل ندارد که از انگلیسی ترجمه کنیم یا وقتی مترجم آلمانی هست باید آثار نیچه از آلمانی ترجمه شود.**



اما کشورهای شمال افریقا نه تنها از این مسائل عبور کرده‌اند بلکه در یکی دو کشور می‌آیند مسئله ارث و خون‌بها را بین زن و مرد برابر می‌کنند.

در زمینه فرهنگی و زمینه مورد بحث ما یعنی شعر، شاعران سنت‌گرایی وجود دارند که معتقدند شعر نو خدمت به امپریالیسم جدید است و در برابر آنها کسانی که می‌گویند شعر کهن، دستمایه استعمار قدیم برای تحجر و عقب‌نگه داشتن آدمهاست. در حال حاضر هم سهم بزرگتر را نوپردازان اعم از پیروان فعلیه (نیمایی) یا شعر سپید و شعر منثور از آن خود ساخته‌اند.

● **نظر شما راجع به ترجمه‌هایی که در دو سه دهه اخیر از شعر عرب انجام شده چیست؟**

وضعیت مطلوبی ندارد. یعنی به حجم واقعه نیست. از هر یکصد کتاب ادبی که ترجمه شده است، فکر می‌کنم شاید تنها یک درصد آن را ادبیات عرب به خود اختصاص داده باشد. از آغاز نهضت ترجمه تا به امروز هم این کفه تعدیل نشده است و این امر به ادبیات عرب محدود نمی‌شود بلکه کلاً ادبیات شرق و جهان سوم را در برمی‌گیرد. مگر ما از ادبیات هند یا کره و کامبوج و امثال آن یا کشورهای افریقایی چه داریم؟

● **علت این گرایش به ادبیات غرب را چه می‌بینید؟**
این را باید کارشناسان مورد بررسی قرار دهند. شاید دلیلش این باشد که تکنولوژی غرب برتر است و باعث شده است که ادبیات آنها هم مسلط شود. علت دیگرش هم می‌تواند این باشد که ادبیات غرب از عایقها و فیلترها عبور می‌کند. اما مهم‌تر از همه به نظر من خود کم‌باوری شرقی آنها را به این مرتبه تنزل داده که به جای تألیف تن به ترجمه می‌سپارند.
● **می‌خواهم در این زمینه کمی دقیق‌تر شوم. شما در همین مجله شعر سالها پیش مقالاتی داشتید که نقد ترجمه بود. در آن مقالات ترجمه‌هایی از شعر عرب که توسط دکتر شمیعی کدکئی، عرفی، صابر امامی یا حسن فرامرزی انجام شده بود، مورد بررسی قرار داده بودید. در مورد ترجمه از زبان دوم صحبت کردید به نظر می‌رسد که این ترجمه وقتی مجاز است که ما مترجم زبان اصلی را نداشته باشیم یا حداقل متن اصلی در دسترس نباشد. به فرض وقتی لورکا را به زبان اصلی داریم و مترجم آن هست دلیل ندارد که از انگلیسی ترجمه کنیم یا وقتی مترجم آلمانی هست باید آثار نیچه از آلمانی ترجمه شود. عربی هم همینطور. اما از این مشکلات که بگذریم، چه مشکلات دیگری سر راه ترجمه از شعر عرب می‌بینید؟**

مشکل مترجمان عربی این است که بعضی عربی، خوب نمی‌دانند بعضی هم فارسی. عده‌ای هم از هر دو بزی هستند. به ندرت کسی پیدا می‌شود که هر دو را داشته باشد. اما تنها

مشکل این نیست.

● **دیگر چه مشکلی وجود دارد؟**

ببینید! صرف تسلط بر زبان برای مترجم شدن شرط لازم هست اما کافی نیست. علاوه بر تسلط بر زبانهای مبدأ و مقصد و اشراف به فرهنگ هر دو زبان و آشنایی با لطایف و ظرایف، نوبت به این می‌رسد که مترجم خود را کشف کند، مترجم باید بداند که کدام گونه ادبی را بهتر می‌تواند ترجمه کند. ممکن است مترجمی از پس نثر و داستان بر بیاید اما از پس شعر نه. هیچ عیبی ندارد. وقتی ما قصد خدمت داریم آن متنی را برمی‌گزینیم که بهتر می‌توانیم منتقلش کنیم.

● **با این تعاریف ترجمه‌های آقای فرزاد از شعر معاصر عرب را چگونه ارزیابی می‌کنید؟**

دکتر فرزاد شخص فاضلی است. هم کتاب شعر دارد و هم داستان و تحقیق می‌نویسد. اما به نظر می‌رسد که او خود را مترجم نمی‌داند زیرا سهم بزرگی (سه کتاب) از ترجمه‌های او را یک شاعر یعنی غادة السمان اشغال کرده است آن هم در روزگاری که ما مترجم شعر عربی کم داریم.

● **من از دقت ترجمه ایشان پرسیدم؟**

ببینید! هر کتابی سهمیه‌ای برای غلطهای املائی دارد که هر چه کمتر باشد بهتر است. من در ترجمه هم این سهمیه - بهتر است شما بخوانید سهویها - را قائل هستم. در تطبیقی که از ترجمه ایشان با متن اصلی به عمل آورده‌ام دریافت‌ام که به بازمینی مجدد نیاز دارد.

● **البته شنیده‌ایم که مجموعه نقدهای خودتان در ارتباط با ترجمه و مترجمین را بنا دارید چاپ کنید که ان شاء الله نظریات مبسوط شما را در آن کتاب خواهیم دید. راجع به کتاب شعر امروز عرب که آقای اسوار ترجمه کرده‌اند چه نظری دارید؟**

آقای اسوار، محقق خوبی است. مقدمه مبسوط و متقنی را که در آغاز این کتاب آورده این نظر را ثابت می‌کند. اما درباره ترجمه شعرها با او موافق نیستم.
● **ترجمه‌ها نادرست است؟**

ممکن است سهوی اتفاق افتاده باشد. اما بحث اصلی زبانی است که برای این ترجمه‌ها به کار رفته است. من یک مثال بیشتر نمی‌زنم و تفصیل را به وقت دیگر موقوف می‌کنم. ببینید نزار قبانی می‌گوید بزرگترین افتخارش این است که شعر را از زبان فرهنگهای لغت جدا کرده و به سمت خیابان آورده است. آقای اسوار هم گفته است که قبانی زبانی سهل و متمتع دارد و از فرهنگ عامه به وفور بهره می‌گیرد. اما آقای اسوار این ویژگی را از ترجمه‌های قبانی دریغ کرده است. برای مثال - نقل به مضمون می‌کنیم - قبانی می‌گوید:

به درون پالتویم بیا

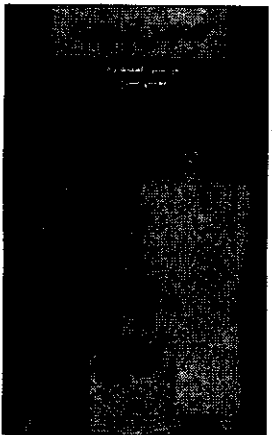
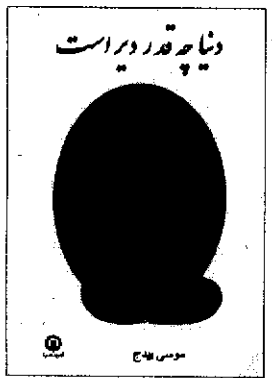
به درون بلوز پشمنام

اما مترجم بلوز پشمنی را با تمام صمیمیتی که در آن

هست، به پشمینه زبرین برگردانده است!

● **گویا مجموعه شعری از شاعران ایران را به عربی ترجمه کرده‌اید. لطفاً در مورد این مجموعه کمی صحبت کنید.**

نشید غابة التخیل سروده مقاومت از شاعران معاصر ایران است که نشر نذیر منتشر کرده است. اما کار بزرگتری که همواره دلمشغولم کرده ترجمه هنر و ادبیات ایران به زبان عربی بوده است. من در طول این سالها در دیدارها و گفت‌وگوهایی که با اهل ادب و هنر عرب داشته‌ام همواره با این سوال آنها روبرو بوده‌ام که چرا از ادبیات امروز شما منبع



و مرجعی فراهم نیست که به وسیله آن ما بتوانیم با طرز فکر و شاعران و نویسندگان شما آشنا شویم.

● **گویا اخیراً چنین فرصتی فراهم شده؟**

بله. به مؤسسه فرهنگی ایران و عرب پیشنهاد یک فصلنامه به زبان عربی داده که در آن ادبیات هنر ایران را ترجمه و معرفی کنیم. مدیر مسئول این مؤسسه دکتر محمدصالح حسینی با تلاش‌های فراوان این طرح را پیش بردند و با حمایت مالی مرکز گفتگوی تمدن‌ها شماره اول آن در بهار ۸۲ منتشر شد.

● **با این حساب اولین بار است که نشریه‌ای به معرفی ادبیات و هنر ایران به زبانی دیگر اهتمام می‌ورزد. ما هم خوشحالیم که چنین توجهی اتفاق افتاده است. بفرمائید عنوان این فصلنامه چیست و در شماره نخست آن چه مطالبی فراهم آمده؟**

عنوان فصلنامه «سلسله الحوار» است. از گونه‌های ادبی و از هنرهای مختلف صحبت شده است. هشت گفتگو دارد که کارشناسان آن درباره موسیقی، نقاشی، نقاشی خط و شعر و داستان بحث می‌کنند. با محمود دولت‌آبادی - که ترجمه رمان «جای خالی سلوچ» او اخیراً در دمشق منتشر شده - گفتگو شده است. درباره شعر هم با خانم دکتر طاهره صفارزاده برای اولین بار هم درباره کار و آثار نیما به عنوان پدر شعر نو فارسی و جمالزاده به عنوان مؤسس ادبیات داستانی نویسنده در ایران مطالبی به زبان عربی منتشر شده است.

● **آیا این کار بازتابی هم داشته است؟**

بله. شاعران و نویسندگانی که در نمایشگاه کتاب اسفند حضور داشتند بعد از خواندن موضوعات این فصلنامه به ستایش ادبیات و ادبیات ایرانی پرداختند.

● **پس ادامه خواهد داشت؟**

اگر حمایت شود، حتماً.

● **گفتید ادبیات ما کمتر به زبان عربی ترجمه شده، اگر امکان دارد، درباره شعر به طور دقیق‌تر صحبت کنید.**

شعر کلاسیک ما یا حداقل چند تن از بزرگان شعر ما ترجمه شده‌اند، شاهنامه فردوسی، مثنوی مولانا، دیوان حافظ گلستان و بوستان سعدی، منطق‌الطیر عطار و کتابهای دیگر از ادبیات گذشته به زبان عربی ترجمه شده است. در این میان رباعیات خیام شاید بیش از پنجاه بار ترجمه شده باشد. اما از شعر معاصر ما جز آثاری پراکنده در حد چند شعر کار دیگری صورت نگرفته است. یکی دو سال پیش گزیده اشعار فروغ فرخزاد از سوی اتحادیه نویسندگان عربی منتشر شد که مناسفانه با تطبیقی که میان دو متن عربی و فارسی به عمل آوردم، اشکالات فراوانی در آن دیدم. از سروده‌های سهراب سپهری نیز تعدادی به عربی ترجمه شده است. جایی که سپهری می‌گوید: «آب را گل نکنیم...» سیره‌ای تن می‌شوید مترجم آورده است: «فردی تشنه حمام می‌کند»!

● **برای جلوگیری از این ناهنجاریها چه راهی را پیشنهاد می‌کنید؟**

بارها اتفاق افتاده که وقتی گفته‌ام من عربی یاد گرفته‌ام و ادبیات شما را برای آشنایی جامعه‌مان ترجمه کرده‌ام، ادیبان عرب طرف صحبت من جواب داده‌اند که شما زبان قرآن و دینتان را یاد گرفته‌اید. ما اگر بخواهیم زمانی برای یادگیری فارسی بگذاریم، همان مدت را برای آموختن یک

زبان فراگیرتر صرف می‌کنیم. هر چند این حرف عمومیت ندارد. اما به اعتقاد من، ما خودمان باید به ادبیات و هنرمان اعتنا کنیم و این امر از فرد بر نمی‌آید و کاری جمعی و موسساتی است.

● **آیا تا کنون هیچ مرکز یا نهادی بابت سالهای طولانی تلاش و ترجمه ادبیات عربی به فارسی و فارسی به عربی از شما تشکری کرده؟**

من وظیفه و رسالت فرهنگی‌ام را انجام داده‌ام و انتظار هیچ تشویقی نداشته‌ام. «لانرید منهم جزاء» و لاشکورا. و در واقع در کشور ما رویکردی اینگونه وجود ندارد و تمام مترجمان کار و فعالیت فردی می‌کنند و این امر نتیجه رضایت بخشی ندارد.

● **به عنوان آخرین سوال: شما با کدامیک از شاعران ایرانی و عرب قرابت بیشتری دارید؟**

ما درون را بنگریم و حال را! البته حال خودم را می‌گویم که فرمود هو کل یوم فی شأن. من بر اساس حال خودم در زمان و مکان شعر یا شاعری را انتخاب می‌کنم. به عبارتی یکی از ثابتهای من شعر است و متغیرهایم هزاران هزار شاعرا!

● **و حرف پایانی؟**

حرف آخر را مولانا گفته است.

به غیر عشق، آواز دهل بود

هر آوازی که در عالم شنیدم

● **من در طول این سالها در دیدارها و گفت‌وگوهایی که با اهل ادب و هنر عرب داشته‌ام همواره با این سوال آنها روبرو بوده‌ام که چرا از ادبیات امروز شما منبع و مرجعی فراهم نیست که به وسیله آن ما بتوانیم با طرز فکر و شاعران و نویسندگان شما آشنا شویم.**

